

«خیر، پیامبر خدا (ص) نان گندم هرگز نخورد و از نان جو نیز سیر نشد»<sup>(۱)</sup>.

۴ - باز در همان کتاب از امالی، از امیرالمؤمنین (ع) آمده است که فرمود:

لحاف پیامبر اکرم (ص) عبای آنحضرت بود و تشک وی پوستی بود که از لیف خرما پر شده بوده، یک شب آنرا دولاً برای آنحضرت انداختند چون صبح شد فرمود: این تشک امشب مرا از نماز بازداشت، و دستور فرمود که همیشه یک لا باشد.<sup>(۲)</sup>

۵ - باز در همان کتاب از کتاب قرب الاسناد به سند خود، از امام جعفر

صادق (ع) از پدرش (ع) روایت نموده که فرمودند:

پیامبر خدا (ص) نه دینار، نه درهم، نه بنده، نه برّه و بزعاله، نه گوسفند و نه شتر، از خود بجای نگذاشت. و در شرایطی آنحضرت از دنیا رحلت فرمود که زره آنحضرت نزد یک نفر یهودی گرو بود برای بیست صاع جو که برای نفقه خانواده اش قرض گرفته بود.<sup>(۳)</sup>

۶ - باز در همان کتاب از کافی به سند خود از امام صادق (ع) آمده است که

فرمود:

(۱) قلت للصادق جعفر بن محمد (ع): حدیث یروی عن ابیک (ع) أنه قال: «ما شبع رسول الله (ص) من

خبز برّ قطّ» أهو صحیح؟ فقال: «لا، ما أكل رسول الله (ص) خبز برّ قطّ ولا شبع من خبز شعیر قطّ.

بحار الانوار ۲۱۶/۱۶، تاریخ پیامبر اکرم (ص)، باب ۹، حدیث ۴.

(۲) كان فراش رسول الله (ص) عباءة وكانت مرفقته آدم حشوها ليف، فثبت له ذات ليلة فلما أصبح قال:

لقد منعتني الفراش الليلة الصلاة. فأمر (ص) أن يجعل بطاق واحد. بحار الانوار ۲۱۷/۱۶، تاریخ

پیامبر (ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۵.

(۳) أن رسول الله (ص) لم يورث دیناراً ولا درهماً ولا عبداً ولا وليدة ولا شاة ولا بعيراً. ولقد قبض (ص)

وإن درعه مرهونة عند يهودي من يهود المدينة بعشرين صاعاً من شعیر استلفها نفقة لأهله. بحار الانوار

۲۱۹/۱۶، تاریخ پیامبر اکرم (ص) حدیث ۸.

هرگز خود را با بالاتر از خودت مقایسه نکن، در این ارتباط همین فرمایش خداوند متعال به پیامبرش کافی است که فرمود: «فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم»<sup>(۱)</sup> هرگز اموال و اولاد آنان ترا به شگفتی وا ندارد. و نیز فرمود: «ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحیاة الدنیا»<sup>(۲)</sup> و چشمانت را بسوی آنچه گروههایی از آنان را بر خوردار ساختیم و شکوفه ناپایدار دنیاست، مکشان. و اگر از گرفتار شدن به اینگونه مسائل می ترسی زندگی پیامبر خدا(ص) را به یاد بیاور که خوراک آنحضرت جو و شیرینی او خرما و سوخت وی برگ درخت خرما بود، اگر یافت می شد.<sup>(۳)</sup>

۷ - باز در همان کتاب به سند خود از ابن سنان از امام صادق(ع) آمده است که فرمود: غذای پیامبر(ص) نان جو بدون خورش بود.<sup>(۴)</sup>

۸ - باز در همان کتاب از عیون اخبار الرضا باچند سند از امام رضا(ع) از پدارانش(ع) روایت می کند که پیامبر خدا(ص) می فرمود:

فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت بتو سلام می رساند و می فرماید: اگر خواسته باشی، سرزمین بطحاء مکه را برای تو انباشته از

(۱) توبه (۹) / ۵۵.

(۲) طه (۲۰) / ۱۳۱.

(۳) «إیاک أن تطمح نفسک الی من فوقک، وکفی بما قال الله - عزوجل - لرسول الله «ص»: فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم.» وقال الله - عزوجل - لرسوله: «ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحیاة الدنیا.» فإن خفت شیئاً من ذلك فاذاکر عیش رسول الله «ص»، فإنما کان قوته الشعیر وحلواه التمر ووقوده السعف إذا وجد. بحار الانوار ۲۸۰/۱۶، تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه حدیث ۱۲۰.

(۴) «إن النبی «ص» کان قوته الشعیر من غیر آدم. بحار الانوار ۲۸۱/۱۶ تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۱۲۵.

طلا کنم؛ فرمود: آنحضرت سرخویش را بطرف آسمان بالا نمود و فرمود:  
بار خدایا یک روز سیرم گردان تا تو را ستایش کنم، و یک روز گرسنه ام دار تا  
از تو بنخواهم<sup>(۱)</sup>.

۹ - باز در همان کتاب از محاسن برقی به سند خود، از ابی بصیر، از امام  
صادق(ع) آمده است که فرمود:

پیامبر خدا همچون بندگان غذا می خورد و همچون بندگان می نشست و  
می دانست که بنده است<sup>(۲)</sup>.

این روایت را کافی از هارون بن خارجه، از امام صادق(ع) نیز روایت کرده  
است.

۱۰ - باز در همان کتاب از محاسن به سند خود، از جابر، از امام صادق(ع)  
روایت نموده که فرمود: پیامبر خدا(ص) چون بندگان غذا می خورد، و چون بندگان  
می نشست، روی زمین غذا می خورد و روی زمین می خوابید<sup>(۳)</sup>.  
این روایت را کافی از جابر از آنحضرت(ع) نیز روایت کرده است.

۱۱ - در اصول کافی به سند صحیح از حمید از جابر، به نقل از  
امیرالمؤمنین(ع) روایت شده که فرمود:

خداوند مرا پیشوای خلق خویش قرار داد و مرا ملزم کرد که در زندگی و آب و

(۱) اتانی ملک فقال: یا محمد، إن ربک یقرئک السلام ویقول: إن شئت جعلت لک بطحاء مکه ذهباً،  
قال: فرفع رأسه إلى السماء وقال: یا رب، أشبع يوماً فأحمدک، وأجوع يوماً فأسألك. بحار الانوار / ۲۲۰  
۱۶، تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۱۲.

(۲) ان رسول الله «ص» يأكل أكل العبد، ویجلس جلوس العبد، ویعلم أنه عبد. بحار الانوار / ۱۶، ۲۲۵،  
تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۲۹، ۵۲.

(۳) كان رسول الله «ص» يأكل أكل العبد، ویجلس جلسة العبد، وكان يأكل على الخضیف، وینام على  
الخضیف. بحار الانوار / ۱۶، ۲۲۵، ۲۶۲، تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۳۰ و ۵۵.

خوراک و لباس هم‌ردیف ضعیف‌ترین افراد جامعه باشم تا فقرا در فقر خویش به من اقتدا کنند و ثروت ثروتمندان باعث طغیانگری آنان نگردد.<sup>(۱)</sup>

۱۲ - باز در همان کتاب به سند صحیح از معلی بن خنیس، آمده است که گفت: روزی به امام صادق(ع) عرض کردم: فدایت شوم به یاد آل فلان [بنی عباسی] و نعمت‌های گسترده‌ای که در اختیار دارند افتادم و گفتم: اگر این امکانات در اختیار شما بود ما در کنار شما به راحتی زندگی می‌کردیم حضرت(ع) فرمود:

هرگز ای معلی، به خدا سوگند اگر اینگونه بود ما جز بیداری شب و تلاش گسترده در روز و پوشیدن لباس خشن و خوردن غذاهای خشک بهره‌ای نمی‌بردیم. و این از ما گرفته شده آیا تاکنون ستمی را که خداوند آنرا اینگونه تبدیل به نعمت کرده باشد دیده‌ای؟<sup>(۲)</sup>

(۱) إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَامًا لِحَلْقِهِ، ففرض عليّ التقدير في نفسي ومطعمي ومشربي وملبسي كضعفاء الناس كي يقتدي الفقير بفقري ولا يطغى الغني غناه. اصول کافی ۴۱۰/۱، کتاب الحجّة.

(۲) هیئات یا معلی، أما والله إن لو كان ذاك ما كان إلا سياسة الليل وسياحة النهار ولبس الخشن وأكل الجشب فزوي ذلك عنا. فهل رأيت ظلامه قطّ صيرها الله نعمة إلا هذه؟ اصول کافی ۴۱۰/۱، کتاب الحجّة، باب سيرة الامام، حدیث ۲. سند این روایت تا معلی بن خنیس خوب است ولی معلی بن خنیس مختلف فيه است، برخی او را تضعیف کرده‌اند و برخی توثیق، شیخ طوسی در رجال خود ایشان را توثیق کرده است، معلی بن خنیس از کسانی بود که در دستگاه و بیت امام صادق(ع) بود و از وکلاء آنحضرت محسوب می‌شد، ایشان با محمد بن عبد الله حسن [نفس زکیه] هم ارتباط داشته و وجوهات هم برای امام صادق(ع) جمع‌آوری می‌کرده، برخی گفته‌اند که او بطور سری واسطه بوده که از جانب امام به عبد الله حسن کمک مالی می‌کرده، طبق شواهد دیگر امام صادق(ع) به زید هم کمک مالی می‌کرده [در جلد اول مبانی فقهی حکومت اسلامی از صفحه ۳۳۳ تا صفحه ۳۵۲ چگونگی ارتباط زید بن علی با امام صادق(ع) مورد پژوهش قرار گرفته است] بعداً هم همین معلی به جرم ارتباط با محمد بن عبد الله حسن کشته شد، بعضی نسبت «غلو» به او

داده اند و گفته اند نسبت به ائمه (ع) غلو می کرده است، البته این نسبت معلوم نیست بر اساس چه مبنائی بوده است، شاید همین عقایدی که امروز ما راجع به کرامات ائمه داریم اگر کسی آنزمان داشته و ابراز می کرده غالی محسوب می شده است، بسیاری از کسانی که اعتقاد بالائی نسبت به ائمه (ع) داشته اند چوب غلو بر آنها خورده است، اگر ایشان فرد ناشایستی بود چگونه امام صادق (ع) مسئولیت امور مالی خویش را به وی می سپرد؟! الف - م، جلسه ۳۰۰ درس.

در تأیید فرمایش استاد باید یاد آور شد که در بسیاری از نسبت هائی که به افراد و شخصیت های مؤثر جهان تشیع داده شده همواره باید با دیده تردید نگریم زیرا حسادتها، جهالتها، تنگ نظری ها، بدفهمی ها، تبلیغات سوء قدرتها و دست های مرموز تفرقه افکنان و فتنه انگیزان همواره در القاء و ترویج این اتهامات مؤثر بوده است، چنانچه در این ارتباط محقق کم نظیر جهان تشیع علامه وحید بهبهانی در تعلیقه خویش به هنگام نگارش شرح حال «احمد بن محمد بن نوح سیرافی» می نویسد: «حکایت شده که شیخ [طوسی] مذهب «وعیدیّه» [کسانیکه مرتکب کبائر را کافر و منحلّد در آتش می دانسته اند] را پیروی می کرده، چنانچه شیخ مفید را گفته اند که مذهب «جبائیّه» را دنبال می نموده و سید مرتضی را به مذهب «بهشمیّه» منتسب کرده اند، و شیخ صدوق و استادش ابن ولید و طبرسی را به جواز سهو بر پیامبر اکرم (ص) و ابن طاوس و خواجه نصیر طوسی و ابن فهد و شهید ثانی و شیخ بهائی را به «تصوّف» متهم کرده اند... و خلاصه اینکه اکثر اجلّه از امثال این اتهامات مبرّان بوده اند و از همین جا آشکار می شود که به مجرد ادعای علمای رجال مبنی بر اینکه فلان شخص غالی یا فاسد المذهب است دلیل بر تضعیف وی نمی شود، مگر اینکه با دلایل و شواهد دیگر این معنی برای ما اثبات گردد.»

مرحوم آیه الله شهید مطهری نیز در کتاب جاذبه و دافعه صفحه ۱۶۷ می فرماید:

«در تاریخ اسلام کمتر صاحب فضیلتی را می توان یافت که هدف تهمت این طبقه واقع نشده باشد، یکی را گفتند منکر خدا، دیگری را گفتند منکر معاد، سومی را گفتند منکر معراج، چهارمی را گفتند صوفی، پنجمی را چیز دیگر و همینطور... وقتی علی (ع) تکفیر شود تکلیف دیگران روشن است، بوعلی سینا، خواجه نصیر الدین طوسی، صدر المتألهین شیرازی، فیض کاشانی، سید جمال الدین اسدآبادی، و اخیراً محمد اقبال پاکستانی از کسانی هستند که از این جام جرعه ای به

۱۳ - در بحار از کتاب غیبت نعمانی، به سند خود از مفضل آمده است که گفت: در طواف مکه در کنار امام صادق(ع) بودم، آنحضرت نگاهی به من کرد و فرمود: ای مفضل چرا ترا ناراحت و رنگ پریده می بینم؟! گفت: به آنحضرت عرض کردم: فدایت گردم، من به بنی عباس و آنچه در دست آنان از ملک و سلطنت و جبروت است نگاه کردم، با خود گفتم اگر اینها در دست شما بود ما با شما در آن سهیم بودیم، حضرت فرمود:

ای مفضل اگر اینگونه بود ما جز بیداری شب و تلاش گسترده روز و خوردن غذای خشک و پوشیدن لباس خشن و وظیفه ای نداشتیم. همانگونه که امیرالمؤمنین(ع) عمل می نمود، و الاً جایگاه ما در آتش بود، ولی اینها از ما گرفته شد، و ما امروز می خوریم و می آشامیم. و تو آیا تاکنون ستمی را که خداوند آنرا اینگونه تبدیل به نعمت کرده باشد دیده ای؟<sup>(۱)</sup>

کامشان ریخته شده است.»

آری امام حسین(ع) با حکم تکفیر شریح قاضی به شهادت می رسد و جواز تبعید ابوخر را ابوهیریه صادر می کند و حکم قتل شیخ فضل الله نوری را یک ملای زنجانی امضاء می نماید و... و متأسفانه اکنون پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز هنوز این شیوه به اشکال مختلف جریان دارد و شاید برای همیشه از این شیوه ناجوانمردانه «ترور شخصیت» برای خنثی ساختن شخصیت های ارزشمند استفاده گردد، پس لازم است همواره در مورد اتهامات و جوسازی ها با بصیرت و هوشیاری برخورد نمود، و به «می گویند» تا وقتی انسان از راه صحیح به چیزی یقین پیدا نکند استناد ننمود. اعاذنا الله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا، اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً (مقرر).

(۱) عن المفضل، قال: كنت عند أبي عبد الله(ع) بالطواف، فنظر إلي وقال لي: يا مفضل، مالي أراي مهموماً متغير اللون؟ قال: فقلت له: جعلت فداك نظري إلى بني العباس وما في أيديهم من هذا الملك والسلطان والجبروت، فلو كان ذلك لكم لكاننا فيه معكم، فقال: «يا مفضل، أما لو كان ذلك لم يكن إلا سياسة الليل و سياحة النهار و أكل الجشب و لبس الخشن، شبه أمير المؤمنين، إلا فالنار، فزوي ذك عنا فصرنا ناكل ونشرب. وهل رعيت ظلامه جعلها الله نعمة مثل هذا؟ بحار الانوار ۳۵۹/۵۲، تاریخ الامام

۱۴ - باز در همان کتاب از غیبت نعمانی به سند خود از عمرو بن شمر آمده است که گفت: نزد امام صادق (ع) در منزل آنحضرت بودم و منزل آنحضرت مملو از جمعیت بود... حضرت فرمود: گریه مکن ای عمرو، اکنون ما بهترین غذا را می خوریم و لباسهای لطیف می پوشیم و اگر آنگونه که تو می گوئی بود [حکومت به دست ما بود] ما نظیر امیرالمؤمنین (ع) جز خوردن غذای خشک و پوشیدن لباس خشن بهره ای نداشتیم و اگر جز این عمل می کردیم در آتش باید پاشخگو می بودیم<sup>(۱)</sup>.

۱۵ - در اصول کافی باز به سند صحیح از حمادبن عثمان روایت شده که گفت: نزد امام صادق (ع) بودم. شخصی به وی گفت: خداوند کارهای شما را به صلاح آورد، فرمودید که علی بن ابی طالب (ع) لباس خشن می پوشید و پیراهنی را که به چهار درهم خریداری کرده بود بر تن می کرد و مطالبی از این قبیل، ولی مشاهده می کنیم که شما لباس زیبا و نو می پوشید، حضرت فرمود:

علی بن ابی طالب در زمانی آن لباسها را می پوشید که پوشیدن آن ناخوشایند نبود و اگر آن روز لباس ما را می پوشید در همه جا زبانزد می شد، بهترین لباس هر زمان لباس مردم آن زمان است، علاوه بر این هنگامیکه قائم ما اهل بیت - علیهم السلام - قیام کند همان لباس علی (ع) را می پوشد و همان سیره علی (ع) را دنبال می کند<sup>(۲)</sup>.

الثانی عشر (ع) باب ۲۷، حدیث ۱۲۷.

(۱) لا تبک یا عمرو، نأکل أكثر الطیب ونلبس اللین ولو کان الذی تقول لم یکن إلا أکل الجشب ولبس الخشن، مثل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، والأ فمعالجة الأغلال فی النار. بحارالانوار ۳۶۰/۵۲، تاریخ الامام الثانی عشر، حدیث ۱۲۸.

(۲) إن علی بن ابی طالب (ع) کان یلبس ذلک فی زمان لا ینکر علیه، ولو لبس مثل ذلک الیوم شهر به، فخیر لباس کل زمان لباس أهله، غیر أن قائمنا أهل البیت - علیهم السلام - إذا قام لبس ثیاب علی (ع)

ظاهراً این روایت با سایر روایات تعارضی ندارد، زیرا بین لزوم رعایت اوضاع زمان و امکانات و عرف جامعه و لزوم اینکه پیشوا خود را با ضعیف ترین افراد جامعه هماهنگ کند، منافاتی وجود ندارد و در اینجا نکته ای است شایان تأمل. و شاید از این روایت فرق بین امام مبسوط الید و امام غیر مبسوط الید را بتوان استفاده نمود [اگر امام عملاً و بالفعل زمام امور جامعه را به دست داشته باشد لازم است در خوراک و پوشاک با اقشار کم درآمد جامعه هماهنگ باشد ولی اگر حق وی غصب شده و عملاً اداره مسلمانان به عهده وی نیست ضرورتی ندارد که خود را با ضعیف ترین افراد جامعه هماهنگ کند و چنین توقعی عملاً از وی نیست].

۱۶ - باز در همان کتاب آمده است:

علی بن محمد از صالح بن ابی حماد و نیز عده ای از اصحاب ما از احمد بن محمد و غیر آندو به اسانید مختلف در احتجاج امیرالمؤمنین (ع) بر عاصم بن زیاد آمده است: چون وی لباس زیبا و ظریف را کنار گذاشت و لباس خشن یعنی عبا به تن کرد، برادرش ربیع بن زیاد نزد امیرالمؤمنین (ع) از وی شکایت نمود و گفت: او خانواده و فرزندان خود را با این کار غمگین و ناراحت کرده است. امیر المؤمنین (ع) به عاصم بن زیاد فرمود: برادرت را به نزد من بیاور. عاصم وی را آورد. حضرت چون چشمش به وی افتاد چهره درهم کشید و فرمود: آیا از خانواده ات خجالت نمی کشی؟! آیا به فرزندان رحمت نمی کنی؟! آیا فکر می کنی خداوند نعمت های فراوان خود را بر تو حلال کرده ولی دوست ندارد از آنها استفاده کنی؟ آیا تو در این جهت از خداوند پیش افتاده ای؟! آیا خداوند نمی فرماید: و زمین را برای آفریدگان بنهاد در آن میوه است و خرمای خوشه دار<sup>(۱)</sup>؟! آیا نمی فرماید:

وسار بسیره علی (ع). اصول کافی ۱/۴۱۱، کتاب الحججه باب سیره الامام، حدیث ۴.

(۱) والارض وضعها للانام - فیها فاکهة والنحل ذات الاکمام. الرحمن (۵۵) / ۱۰ و ۱۱.

دو دریا را روان ساخت تا بهم رسند بین آندو منطقه واسطه ای است که از آن نگذرنند تا آنجا که می فرماید: مروارید و مرجان از آندو بیرون آید<sup>(۱)</sup>؟ پس به خدا سوگند معرفی کردن نعمت های خداوند در عمل نزد خداوند محبوب تر است از تعریف و تمجید کردن از آن در گفتار و خداوند می فرماید: و اما بنعمة ربك فحدث<sup>(۲)</sup> نعمت های خدایت را به مردم بازگویی.

عاصم عرض کرد: پس شما ای امیرالمؤمنین چرا غذاهای خشک می خورید و لباسهای خشن می پوشید؟ حضرت فرمود: «وای بحال تو: خداوند عزوجل بر پیشوایان عدل واجب فرموده که زندگی خود را با افراد کم بضاعت جامعه هماهنگ و همسان کنند تا بر تهیدستان، تهیدستی آنان گران نیاید.» عاصم بن زیاد چون این سخنان بشنید لباسهای خشن را کنار گذاشت و همان لباس ظریف و زیبای خود را پوشید.<sup>(۳)</sup>

(۱) مرج البحرين يلتقيان - بينهما برزخ لا يبغيان... يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان الرحمن (۵۵) / ۱۹ - ۲۲.

(۲) ضحى (۹۳) / ۱۱.

(۳) فقال امير المؤمنين (ع): علي بعاصم بن زياد. فجيء به، فلما رآه عبس في وجهه، فقال له: أما ستحييت من أهلك؟ أما رحمت ولدك؟ أترى الله أحل لك الطيبات وهو يكره أخذك منها؟ أنت أهون على الله من ذلك! أو ليس الله يقول: والأرض وضعها للأنام + فيها فاكهة والنخل ذات الأكمام؟ أو ليس الله يقول: «مرج البحرين يلتقيان + بينهما برزخ لا يبغيان + (إلى قوله) يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان؟ فبالله لا بتذال نعم الله بالفعال أحب إليه من ابتذاله لها بالمقال، وقد قال الله - عزوجل - : «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ.»

فقال عاصم: يا امير المؤمنين، فعلى ما اقتصرت في مطعمك على الجشوبة، وفي ملبسك على الخشونة؟ فقال: ويحك، إن الله - عزوجل - فرض على أئمة العدل أن يقدرُوا أنفسهم بضعفة الناس كيلا يتبغ بالفقير فقره. فلقى عاصم بن زياد العباء ولبس الملاء. اصول کافی ۱/ ۴۱۰، کتاب الحججة، باب سيره امام، حدیث ۳. در این روایت عبا: همان عباى خشن بوده که از پشم بافته می شده. ملاء: لباس نرم و لطیف است. در مرآة العقول در معنی جمله: ابتذال نعمة الله بالفعال آمده است:

۱۷ - این داستان در نهج البلاغه نیز بصورت دیگری آمده است، در نهج

البلاغه آمده است:

امام (ع) در بصره به عیادت «علاء ابن زیاد حارثی» که از یارانش بود رفت و چون چشمش به خانه وسیع او افتاد فرمود: این خانه با این وسعت را در این دنیا برای چه می خواهی؟ با اینکه در آخرت به آن نیازمندتری! مگر اینکه بنواهی به این وسیله به آخرت برسی، یعنی مهمانی کنی، صله رحم ثنائی و بدین وسیله حقوق لازم خویش را انجام دهی، که در این صورت با این خانه به آخرت نائل شده ای. علاء گفت: ای امیر مؤمنان از برادرم «عاصم بن زیاد» پیش تو شکایت می آورم، فرمود: مگر چه کرده؟ علاء پاسخ داد: عبائی پوشیده و از دنیا کناره گرفته است. امام فرمود: حاضرش کنید. هنگامیکه آمد به او فرمود: ای دشمن جان خود! شیطان در تو راه یافته و هدف تیر او قرار گرفته ای! آیا به خانواده و فرزندان رحمت نمی کنی؟ تو خیال می کنی خداوند طیبات را بر تو حلال کرده، اما دوست ندارد که از آنها استفاده کنی؟! تو در اینجهت خدا را کوچک شمرده ای. عاصم گفت: ای امیر مؤمنان تو خود با این لباس خشن و آن غذای ناگوار بسر میبری! حضرت فرمود: وای بر تو، من مثل تو نیستم، خداوند بر پیشوایان عدل واجب شمرده که بر خود سخت گیرند و همچون طبقه ضعیف مردم زندگی کنند تا نداری بینوایان بر آنان گران نیاید.<sup>(۱)</sup>

یعنی نعمت خدا را در جایی که باید مصرف شود با دست گشاده مصرف کنی بدون اینکه گرفتگی و فشاری بر خود وارد آوری. طعام جشپ: غذای خشک. تبیغ به و تبوغ به: نگران آن بودن، گران آمدن.

(۱) ومن کلام له - علیه السلام - بالبصرة، وقد نخل علی العلاء بن زیاد الحارثی - وهو من أصحابه - یعوده، فلما رأى سعة داره قال: ما كنت تصنع بسعة هذه الدار في الدنيا؟ أما أنت إليها في الآخرة كنت أحوج؟ و بلی إن شئت بلغت بها الآخرة، تقری فیها الضیف، وتصل فیها الرحم، تطلع منها الحقوق

در شرح ابن ابی الحدید معتزلی بر نهج البلاغه آمده است:

آنچه برای من از بزرگان روایت شده است و به خط عبد الله بن احمد بن خشاب (ره) دیده ام این است که: به پیشانی ربیع بن زیاد حارثی تیری اصابت کرده بود که هر سال چرک می کرد، آنحضرت به دیدار او آمد. ربیع گفت: ای امیر مؤمنان آیا از برادرم عاصم بن زیاد شکایت نکنم؟ حضرت فرمود: چه کرده؟ گفت: لباسی خشن پوشیده و لباسهای زیبای خود را کنار گذاشته و خانواده و فرزندان خود را اندوهگین ساخته و... تا آخر داستان را نظیر آنچه در کافی آمده ذکر کرده - آنگاه اضافه نموده که «ربیع بن زیاد» همان کسی است که برخی از مناطق خراسان را فتح نمود... و اما «علاء بن زیاد» که سید رضی - رحمه الله - آورده، من او را نمی شناسم، شاید دیگران او را بشناسند.<sup>(۱)</sup>

۱۸ - در نهج السعادة، مستدرک نهج البلاغه، از سبط ابن جوزی به سند خود از احنف بن قیس آمده است. که گفت:

شبی به هنگام افطار بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شدم. به من فرمود: بلند شو و با حسن و حسین شام بخور. آنگاه خود مشغول نماز شد، چون نمازش تمام شد. کیسه

مطالعهها، فإذا أنت قد بلغت بها الآخرة. فقال له العلاء: يا أمير المؤمنين، أشكو إليك أخي عاصم بن زياد. قال: وماله؟ قال: لبس العباثة وتخلّى عن الدنيا. قال: عليّ به. فلما جاء قال: «يا عديّ نفسه، لقد استهام بك الخبيث. أما رحمت أهلك وولدي؟ أتري الله أحلّ لك الطيبات وهو يكره أن تأخذها؟ أنت أهون على الله من ذلكا قال: يا أمير المؤمنين، هذا أنت في خشونة ملبسك وجشوبة ماكلك، قال: ويحك، إني لست كأنت. إن الله فرض على أئمة العدل أن يقدروا أنفسهم بضعفة الناس كيلا يتبيغ بالفقير فقره.

نهج البلاغه، فیض / ۶۶۲، لح / ۳۲۴، خطبه ۲۰۹. در متن این کلام، عديّ: مصغر عدو است و جمله استهام بك الخبيث یعنی: شیطان ترا هدف قرار داده و گمراه کرده است.

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳۵/۱۱ - ۳۷.

سربسته ای را که مهر وی بر آن زده شده بود طلبید، سپس از آن مقداری نان جو بیرون آورد و مجدداً سر کیسه را بست و مهر بر آن زد. عرض کردم: ای امیرمؤمنان من شما را بخیل غمی دانستم، چرا بر این کیسه مهر زدید؟! فرمود: این بخاطر بخل نبود بلکه می ترسم حسن و حسین آنها با روغن یا زیتون یا پیه مذاق آغشه کنند. عرض کردم: مگر خوردن اینها حرام است؟ فرمود: نه، ولی بر پیشوایان حق است که با بینواترین افراد جامعه در خوراک و لباس خود را همسان کنند، و از مزیتی که آنان توان دسترسی به آنها ندارند استفاده نکنند، تا فقرا زندگی آنان را مشاهده کنند و از خداوند متعال به آنچه به آنان داده راضی باشند، و اغنیاء نیز به آنان بنگرند و شکرگزاری و فروتنی آنان افزون گردد<sup>(۱)</sup>.

(۱) دخلت علی امیرالمؤمنین (ع) لیلة عند إفطار قال لي: قم فتعش مع الحسن والحسين. ثم قام إلى الصلاة، فلما فرغ دعا بجراب مختوم بخاتمه فأخرج شعيراً مطحوناً ثم ختمه. فقلت: يا أمير المؤمنين، لم أهدك بخيلاً فكيف ختمت على هذا الشعير؟! فقال: لم أختمه بخلاً ولكن خفت أن يبسه الحسن والحسين بسمن أو إهالة. فقلت: أحرام هو؟ قال: لا، ولكن على أئمة الحق أن يتأسوا بأضعف رعيهم حالاً في الأكل واللباس، ولا يتميزون عليهم بشيء لا يقدرون عليه، ليراهم الفقير فيرضى عن الله - تعالى - بما هو فيه، ويراهم الغني فيزداد شكراً وتواضعاً. نهج السعادة ۴۸/۲، خطبه ۱۶۸ در این روایت؛ بس السويق مخلوط کرده آرد با روغن یا روغن زیتون است. اهاله: پیه آب کرده یا روغنی بوده که به عنوان خورش استفاده می کرده اند.

اکنون این روایت را مقایسه کنید با زندگی برخی از ما که مسئولیتی دارند، با این بنز و ماشینهایی که در اختیار ما هست، مردم چگونه قضاوت می کنند؟! البته تا حدی که ضرورت دارد یک حرفی ولی بیشتر از آنها چگونه می توان توجیه کرد؟! الف - م، جلسه ۳۰۱ درس. علاوه بر فرمایش حضرت استاد مدظله باید گفت متأسفانه در برخورد اینهمه روایت و داستان برخی فقط از آنها برای خطابه و گرم کردن سخنرانی بین مردم استفاده می کنند و برخی دیگر می گویند در شرایط فعلی دنیا امکان ندارد چنین زندگی نمود و اینها مربوط بهمان روزگاران گذشته میباشد! نتیجه غلط

۱۹ - در نهج البلاغه در نامه آنحضرت به عثمان بن حنیف انصاری - فرماندار بصره، پس از آن که به حضرت گزارش داده شد که یکی از ثروتمندان بصره وی را به میهمانی دعوت کرده و او پذیرفته - آمده است:

اما بعد، ای پسر حنیف، به من گزارش داده شده که مردی از متمکّتان اهل بصره تو را به خوان میهمانی دعوت کرده و توبه سرعت به سوی آن شتافته ای، در حالیکه طعامهای رنگارنگ و ظرفهای بزرگ غذا یکی بعد از دیگری پیش تو قرار داده می شده، من گمان نمی کردم تو بر سفره ای بنشینی (در ضیافت حاضر شوی) که نیازمندان از آن محروم و ثروتمندانشان دعوت شده اند. به آنچه می خوری بنگر، آنگاه آنچه حلال بودنش برای تو مشتبه بود از دهان بینداز و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری تناول کن.

آگاه باش که هر مأمومی امام و پیشوائی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانشش بهره گیرد، بدان امام شما از دنیایش به همین دو جامه کهنه و از غذاها بدو قرص نان اکتفا کرده است، البته شما توانائی آنرا ندارید که چنین باشید اما مرا با پرهیزگاری، تلاش، پاکی و پیمودن راه صحیح یاری دهید. بخدا سوگند من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته ام و از غنائم و ثروت‌های آن مالی ذخیره نکرده ام، و برای این لباس کهنه ام بدلی مهیا نساخته ام و از زمین آن حتی یک وجب در اختیار نگرفته ام... اگر می خواستم می توانستم از عسل مصفاً و مغز این گندم و بافته های این ابریشم برای خود خوراک و لباس تهیه کنم. اما هیهات که هوا و هوس بر من غلبه کند. و حرص و طمع مرا وادار کند تا

---

و باطل هر دو برخوردار این است که سیره پیامبر ص و حضرت امیر ع نسبت به رهبری و امامت و هدایت جامعه در زمان کنونی قابل استفاده نیست و حقیقت این کلام سخیف همان است که دشمنان اسلام میگویند که اسلام به درد امروز بشریت نمیخورد بلکه مربوط بهمان روزگار گذشته بوده است! - مقرر -

طعامهای لذیذ را برگزینم - در حالیکه ممکن است در سرزمین «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که حتی امید بدست آوردن یک قرص نان نداشته باشد و هرگز شکمی سیر نخورده باشد، آیا من با شکمی سیر بخوام در حالیکه در اطرافم شکمهای گرسنه و کبدهای سوزانی باشند؟ و آیا آنچنان باشم که آن شاعر گفته است:

وحسبک داءٌ ان تبیت ببطنة      وحولك اکباد تحنّ الى القدّ  
خجالت تو را بس که شب سیر خفتی      و دلهایی اندر کنارت گرسنه بماند  
آیا به همین قناعت کنم که گفته شود: من امیر مؤمنانم، و با آنان در ستم های روزگار شرکت نکنم؟ و پیشوا و مقتدایشان در تلخیهای زندگی نباشم؟<sup>(۱)</sup>

(۱) أمّا بعد، یا ابن حنیف فقد بلغنی أنّ رجلاً من فتية أهل البصرة دعاك إلى مأدبة فأسرعت إليها تستطاب لك الألوان، وتنقل إليك الجفان. وماظنت أنك تجيب إلى طعام قوم عائلهم مجفواً و غنيهم مدعواً، فانظر إلى ما تقضمه من هذا المقضم، فما اشتبه عليك علمه فالفظه، وما أيقنت بطيب وجوهه قتل منه.

ألا وإن لكل مأموم إماماً يقتدي به ويستضيء بنور علمه، ألا وإن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه ومن طعمه بقرصيه. ألا وإنكم لاتقدرون على ذلك ولكن أعينوني بورع واجتهاد وعفة وسداد. فوالله ما كنزت من دنياكم تبراً ولا ادخرت من غنائمها وفراً، ولا أعددت لبالي ثوبي طمراً، ولا حزت من أرضها شبراً...

ولوشئت لاهتديت الطريق إلى مصفى هذا العسل ولباب هذا القمع ونسائج هذا القز، ولكن هيهات أن يغلبني هواي ويقودني جشعي إلى تخير الأطعمة ولعل بالحجاز أو اليمامة من لا طمع له في القرص ولا عهد له بالشبع!! أو أبيت مبطناً وحوالي بطون غرلى وأكباد حرى!! أو أكون كما قال القائل:  
وحسبک داءٌ ان تبیت ببطنة وحولك اکباد تحنّ الى القدّ.

أفتنع من نفسي بأن يقال: أمير المؤمنين ولا أشاركهم في مكاره الدهر؟ أو أكون أسوة لهم في جشوبة العيش؟ نهج البلاغه، فیض / ۹۶۵، لح / ۴۱۶، نامه ۴۵. لغت های مشکل متن: مأدبه: به فتح دال و ضمّ آن طعامی است که برای مهمانیها و هروسیها تهیه می بینند. جفان: جمع جفنه - کاسه های

به راستی باید این نامه شریفه را مورد دقت قرار داد و به سیره و روش امیرالمؤمنین (ع) در خوراک و لباسش به هنگامیکه زمام حکومت را به دست مبارک داشت و اموال عمومی مسلمانان و بیت المال در دست آنحضرت بود. دقت نمود. و نیز باید توجه داشت که با مسافت زیادی که بین کوفه و بصره وجود داشت و در آن زمان وسایل مخابراتی همانند این زمان نبود چگونه امیرالمؤمنین (ع) بر احوال و اعمال فرمانروایان و کارگزاران خویش تسلط داشت و چگونه آنان را در امور حتی جزئی که به آنحضرت گزارش می رسید مورد مؤاخذه قرار می داد.

و این درس بزرگی است که پیشوایان و فرمانروایان مسلمانان، باید همواره کارهای امراء و فرمانروایان و فرماندهانی را که به کارهای مختلف منصوب کرده اند مورد مراقبت قرار دهند و در حفظ بیت المال و راههای مصرف آن احتیاط کامل به خرج دهند، خداوند انشاء الله ما را در عمل به وظایفمان یاری دهد و ما را لحظه ای به خودمان واگذار ننماید<sup>(۱)</sup>.

۲۰ - باز در نهج البلاغه آمده است:

بر پیکر آنحضرت پیراهن کهنه و صله زده ای دیده شد و برخی مطلبی در این

---

پر از طعام. قضم: غذا خوردن با گوشه دندانها. (جویدن). طمر: لباس کهنه تبر: - باکسره - طلای ساخته نشده، یا طلای سکه نخورده. وفر: مال فراوان. قمح: گندم. جشع: حرص ورزیدن شدید. بطنه: پرشدن شکم از طعام. قد: - با کسر قاف و تشدید دال - قطعه ای از پوست که هنوز دباغی نشده.

(۱) علاوه بر آنچه گفته شد از ذیل این کلام استفاده می شود که این مسائل مربوط به شخص امیرالمؤمنین (ع) نیست بلکه از وظایف مقام امیرالمؤمنین و از لوازم به عهده گرفتن مسئولیت اداره جامعه اسلامی است. نکته دیگر اینکه در سفره انداختن ها باید توجه داشت که افراد نیازمند و فقیر و بیچاره ها و همسایه ها هم بر سر سفره حاضر باشند نه فقط کسانی که همیشه «پلو» می خورند.

ارتباط اظهار داشتند حضرت فرمود: با پوشیدن این لباس، قلب خاشع می شود، نفس ذلیل می گردد و مؤمنان سر مشق می گیرند.<sup>(۱)</sup>

۲۱ - در کتاب وسائل به سند صحیح از محمد بن قیس، از امام صادق (ع) وارد شده که فرمود:

به خدا سوگند علی (ع) همانند بندگان غذا می خورد و همانند بندگان می نشست. وی گاهی دو پیراهن سنبلانی [پیراهن بلند، یا پیراهن بافته و دوخته شده در سنبلان روم] می خرید و غلام خویش را در انتخاب (بهترین آنها منحیر می کرد و دیگری را می پوشید، و اگر آستین آن از انگشتانش بلندتر بود آنرا می برید و اگر از قوزک پا بلندتر بود اضافی آنرا می برید، آنحضرت پنج سال حکومت کرد ولی در این مدت اجری بر اجری و یا خشتی بر خشتی ننهاد. و هیچ زمین و باغی را خریداری ننمود و چیزی از طلا و نقره به ارث نگذاشت، مردم را با نان گندم و گوشت اطعام می کرد ولی خود به منزل می رفت و نان جو و زیتون و سرکه میل می فرمود و هرگز دو کاری که مورد رضایت خداوند بود پیش نمی آمد مگر اینکه آنچه بر بدنش گرانبار تر بود را انتخاب می کرد، از دسترنج خود، با خاک آلودگی دستان و عرق پیشانی هزار بنده را خرید و آزاد نمود و هیچیک از مردم توان و طاقت انجام کارهای او را ندارند.<sup>(۲)</sup>

(۱) ورنی علیه (ع) إزار خلق مرقوع فقيل له في ذلك فقال: «يخشع له القلب، تذلّ به النفس، ويقتدي به المؤمنون. نهج البلاغه، فیض / ۱۱۳۲، لبح / ۴۸۶. حکمت ۱۰۳.

(۲) واللّه إن كان عليّ (ع) ليأكل أكل العبد، ويجلس جلسة العبد، وإن كان ليشتري القميصين السنبلانيين فيخبر غلامه خيرهما، ثمّ يلبس الآخر، فإذا جاز أصابعه قطعه، وإذا جاز كعبه حذفه، ولقد ولّى خمس سنين ما وضع أجرّة على أجرّة ولا لبنة على لبنة، ولا أقطع قطيعاً، ولا أورث بيضاء ولا حمراء، وإن كان ليطعم الناس خبز البرّ واللحم وينصرف إلى منزله ويأكل خبز الشعير والزيت والمخلّ، وماورد عليه أمران كلاهما لله رضى إلا أخذ بأشدهما على بدنه، ولقد أعتق ألف مملوك من كدّ

این روایت در بحار به نیز از امالی صدوق به سند صحیح از محمد بن قیس، از امام باقر (ع) روایت شده است<sup>(۱)</sup>. در بحار به نقل از قاموس می نویسد: پیراهن سنبلانی: به پیراهن دراز و یا پیراهنی که منسوب به «سنبلان» - شهری بوده در روم گفته می شده است.

۲۲ - در مناقب از احیاء العلوم غزالی می نویسد:

علی بن ابی طالب از بیت المال مصرف نمی فرمود تا جائیکه روزی مجبور شد شمشیر خود را به فروش برساند و جز یک پیراهن، پیراهن دیگری نداشت که به هنگام شستن آن را بر تن نماید<sup>(۲)</sup>.

۲۳ - باز در همان کتاب آمده است:.

معاویه به ضرار بن ضمیره گفت: علی را برای من توصیف کن گفت: بخدا سوگند او روزها روزه دار بود و شبها را به عبادت می پرداخت، از لباس خشن ترین آنها بر می گزید و از طعام خشک ترینش را، او در میان ما می نشست و هنگامیکه ما سکوت می کردیم سخن می گفت و هنگامیکه پرسش می کردیم پاسخ می فرمود: بیت المال را بطور مساوی تقسیم می کرد و با مردم به عدالت رفتار می نمود، فرد ناتوان از ستم او در هراس نبود و فرد توانمند در جلب نظر او طمع نمی ورزید. به خدا سوگند من شبی از شبها هنگامیکه تاریکی پرده هایش را افکنده و ستارگانش را پراکنده بود، او را مشاهده کردم که در محراب عبادت همچون افراد مارگزیده بنخود می پیچید و چون فرزند از

یده، تربت فیه یداه و عرق فیه وجهه، وما أطاق عمله أحد من الناس. الحدیث. وسائل ۶۶/۱، ابواب مقدمة العبادات، باب ۲۰، حدیث ۱۲.

(۱) بحار الانوار ۱۰۲/۴۱ تاریخ امیر المؤمنین (ع) باب ۱۰۷ حدیث ۱.

(۲) کان علی بن ابی طالب یمتنع من بیت المال حتی یبیع سیفه، ولا یكون له إلا قمیص واحد فی وقت الفسل لا یجد غیره. مناقب ابن شهر آشوب ۳۶۶/۱.

کف دادگان گریه می کرد و دیدم که اشک از چشمانش بر صورتش جاری شده بود، محاسن شریفش را در دست گرفته و دنیا را طرف سخن قرار داده بود و می فرمود: ای دنیا، آیامرا می فریبی؟ آیا به من دست خواهی یافت؟ هرگز! این زمان زمان تو نیست، من ترا سه طلاقه کردم که هیچ بازگشتی برای من به سوی تو نیست، عیش تو کوتاه و خطر تو [یا بهره تو] بسیار کم است، آه از کمی توشه و دوری سفر و هولناکی راه.<sup>(۱)</sup>

۲۴ - در امالی صدوق به سند خود از اصبح بن نباته روایت شده که گفت: ضرار بن ضمیره نهشلی بر معاویه بن ابوسفیان وارد شد، معاویه به وی گفت: برای من علی (ع) را توصیف کن، گفت: مرا معاف دارید، گفت: نه، باید او را توصیف کنی. ضرار گفت:

خداوند علی را رحمت کند، به خدا سوگند وی در میان ما همانند یکی از ما بود، هنگامیکه بر او وارد می شدیم ما را کنار خود می پذیرفت، و هنگامیکه چیزی از او می پرسیدیم پاسخ ما را می داد هنگامیکه به دیدار او می رفتیم به ما احترام می کرد، هرگز در خانه او به روی ما بسته نبود و هیچ نگهبانی مانع از دیدار ما با او نمی شد. و به خدا سوگند با اینکه او اینهمه به ما نزدیک بود و به ما ابراز محبت می فرمود ما بخاطر هیبتی که آنحضرت داشت قدرت سخن گفتن با او را نداشتیم و بخاطر عظمت و بزرگواری او ابتدای به سخن نمی کردیم، هنگامیکه تبسم می فرمود دندانهای او همانند دانه های مروارید نمایان می شد. معاویه گفت: اوصاف او را بیشتر برایم بگو.

ضرار گفت: خداوند علی را رحمت کند. به خدا سوگند وی شبها کمتر می خوابید و بیشتر بیدار بود، در نیمه های شب و صبح و عصر کتاب خدا را

(۱) یا دنیا ابي تشوقت ولي تعرضت! لاجان حينک، فقد اُبتک ثلاثاً لارجعة لي فيک، فعیشک

قصیر و خطرک پسیره، آه من قلّة الزاد و بعد السفر و وحشة الطريق. مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۱/۱.

تلاوت می فرمود، با همه وجود در راه خدا تلاش می کرد و در کارها همواره بسوی او متمایل بود، حجابها او را از مردم نمی پوشانید و اموال را از مردم احتکار نمی کرد، چاپلوسی او را به سازش نمی کشانید و با جفاکاری مردم به خشونت نمی گرائید و اگر او را می دیدی که چگونه در محراب عبادت آنگاه که شب پرده های خویش افکنده و ستارگانش را پراکنده بود، محاسن خویش را در دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می پیچید و چون فرزند از کف دادگان گریه می کرد و می فرمود: ای دنیا آیا مرا هدف گرفته ای یا به من متمایل گشته ای؟ هرگز، هرگز، من به تو نیازی ندارم، من ترا برای همیشه طلاق دادم و دیگر بازگشتی به تو ندارم. آنگاه می فرمود: واه واه از دوری سفر و کمی توشه، و ناهمواری راه.

در این هنگام معاویه گریست و گفت: بس است ای ضرار، آری بخدا سوگند اینگونه بود علی، خداوند ابوالحسن را رحمت کند.<sup>(۱)</sup>

این روایت به نقل از وی در بحار نیز آمده است.<sup>(۲)</sup>

۲۵ - در نهج البلاغه نیز آمده: نقل شده است که ضرار بن حمزه [ضمهره] ضبائی بر معاویه وارد شد، معاویه از او خواست که حالات امیرالمؤمنین علی (ع) را برای او شرح دهد، ضرار در پاسخ گفت: گواهی می دهم که او را در بعضی از مواقف عبادتش دیدم، به هنگامیکه شب پرده تاریکی خود را فرو افکنده بود. او در

(۱) یا دنیا، آلی تعرضت أم إليّ تشوقت؟ هیهات هیهات، لاحاجة لي فيك ابنتك ثلاثاً لارجعة لي عليك. ثم يقول: واه واه لبعث السفر، وقلة الزاد، وخشونة الطريق. امالی / ۳۷۱ (= چاپ دیگر / ۴۹۹) مجلس ۹۱، حدیث ۲.

(۲) بحارالانوار ۱۴/۴۱ تاریخ امیرالمؤمنین (ع) باب ۱۰۱، حدیث ۶. مرحوم مجلسی در توضیح این روایت می نویسد: بدور جمع بدره [بدره مال زیاد - ده هزار درهم] سدول جمع سدل به معنی پرده است. تملعل: دگرگون شدن، بخود پیچیدن، سلیم: مارگزیده است.

محراب ایستاده و محاسنش را در دست گرفته و همانند مارگزیده بنخود می پیچید و همچون انسان بسیار ناراحت گریه می کرد و می فرمود:

ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو، آیا خود را به من عرضه می کنی؟ یا می خواهی مرا به شوق آوری؟ هرگز! زمان زمان تو نیست، هرگز! برو دیگری را بفریب، من نیازی به تو ندارم. من ترا سه طلاقه کردم که رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه، موقعیت تو کم، و آرزوی تو پست است، آه از کمی توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت مقصد<sup>(۱)</sup>.

ظاهراً این دو روایت یکی است و هر یک از دو اسم «حمزه» و «ضمیره» نیز تحریف شده دیگری است [بخاطر شباهت لفظی در نگارش اشتباه شده است] و آنچه در تنقیح المقال [یکی از کتابهای رجال] آمده «ضرار بن ضمیره ضبائی» است، در نسخه قدیمی خطی از نهج البلاغه نیز به همین شکل نگارش شده است. برای اطلاع بیشتر در این زمینه می توان به کتاب شرح نهج البلاغه ابن الحدید مراجعه نمود.<sup>(۲)</sup>

۲۶ - باز در مناقب از ابان و نیز در کتاب فضایل از احمد آمده است: که آنحضرت (ع) از بازار کوفه خرمائی خریداری فرموده بود و در گوشه عبای خویش آنرا به منزل می برد، برخی از مردم خواستند که به آنحضرت کمک کنند و گفتند: ای امیرمؤمنان اجازه فرمائید ما آنرا به منزل برسانیم.

(۱) یا دنیا یا دنیا، ای یک عنی، ابی تعرضت؟ أم إلی تشوقت؟ لاحتان حینک، هیهات! غری غیري، لاحتاجة لی فیک، قد طلقتك ثلاثاً لارجعة فیها فعیشک قصیر وخطرک یشیر، وأملک حقیر، آه من قلة الزاد وطول الطريق وبعد السفر وعظیم المورد. نهج البلاغه، فیض / ۱۱۱۸، لاج / ۴۸۰. حکمت ۷۷.

(۲) رح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۸/۲۲۵؛ تنقیح المقال ۲/۱۰۵؛ ونهج البلاغه مخطوط در سال ۴۹۴ هـ. ق صفحه ۲۶۳.

حضرت (ع) فرمود:

صاحب خانواده سزاوارترین فرد به بردن غذا برای خانواده است<sup>(۱)</sup>.

۲۷ - باز در همان کتاب از قوت القلب به نقل، از ابوطالب مکی آمده است که علی (ع) خرما و مواد خوراکی را با دست خویش به خانه می برد و می فرمود:

لا ینقص الکامل من کماله ما جرّ من نفع الی عیاله<sup>(۲)</sup>

کامل از کمال خویش نمی کاهد که غذا برای عیال خویش آرد

۲۸ - در تاریخ ابن عساکر به سند خود از عبد الرحمن بن ابی بکره آمده است

که گفت:

علی بن ابی طالب آن زمان که ما را از بصره ترک گفت از بیت المال ما جز

یک جبه گرم کننده و یا یک نمد چهارگوش دارا بگردی چیزی برداشت

نکرده بود.<sup>(۳)</sup>

این روایت را ابن ابی شیبه نیز در کتاب خویش آورده است<sup>(۴)</sup>.

۲۹ - باز در همان کتاب به سند خود از عبدالعزیز بن محمد، از پدرش روایت

نموده که برای علی (ع) اموال را آوردند و وزن کنندگان و ارزش گزاران در مقابل

آنحضرت نشستند و تپه ای از طلا و تپه ای از نقره انباشته شده بود،

آنحضرت [با اشاره به طلاهای قرمز و نقره های سفید] فرمود:

ای قرمزها و ای سفیدها بدرخشید و جلوه گری کنید ولی دیگری جز من

(۱) ربّ العیال أحق بحمله. مناقب ابن شهر آشوب ۱/۳۷۲.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱/۳۷۲.

(۳) لم یرزأ علی بن ابی طالب من بیت مالنا یعنی بالبصرة حتی فارقنا غیر جبه محشوة او خمیصة

درابجدیه. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۳/۱۸۱.

(۴) مصنف ابن ابی شیبه ۱۴/۵۹۵، کتاب مغازی حدیث ۱۸۹۴۲.

را بفریبید<sup>(۱)</sup>.

۳۰ - باز در همان کتاب به سند خود از هارون بن عنتره، از پدرش آمده است که گفت: در خورنق بر علی بن ابی طالب(ع) وارد شدم در حالی که حوله ای به تن داشت و از شدت سرما می لرزید عرض کردم خداوند برای شما و خانواده شما در این مال بهره ای قرار داده و شما با جان خود اینچنین می کنید؟!

فرمود: بلی به خدا سوگند، من از اموال شما هیچ چیز به خود اختصاص نداده ام و این حوله را از منزل خود - یا فرمود - از مدینه آورده ام<sup>(۲)</sup>.

۳۱ - باز در همان کتاب به سند خود از سفیان نقل شده است که گفت:

علی(ع) اجری بر اجری و خشتی بر خشتی و چوبی بر چوبی در دوران زمامداری نهاد و خوراک آنحضرت را در جوالهائی از مدینه می آوردند<sup>(۳)</sup>.

۳۲ - باز در همان کتاب به سند خود از مجمع تیمی آمده است که گفت:

علی بن ابی طالب(ع) شمشیر خود را به بازار آورده و می فرمود: چه کسی این شمشیر را از من خریداری می کند؟ اگر چهار درهم داشتم که با آن یک پیراهن خریداری می کردم، آنرا نمی فروختم<sup>(۴)</sup>.

(۱) یا حمراء، یا بیضاء، احمری و ابیضی و غری غیري. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن

ابی طالب(ع) ۱۸۲/۳.

(۲) إي والله، لا أرزأ من أموالكم شيئاً، وهذه هي القطيفة التي أخرجتها من بيتي، أو قال: من المدينة

تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب(ع) ۱۸۸/۳.

(۳) ما بنى عليّ أجره على أجره ولا لبنة على لعنة، ولا قصبه على قصبه، وإن كان ليؤتى بحبوبة من

المدينة في جراب. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب(ع) ۱۸۸/۳.

(۴) خرج علي بن أبي طالب بسيفه إلى السوق فقال «من يشتري مني سيفي هذا؟ فلو كان عندي أربعة

دراهم اشترى بها إزاراً مابعتة. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب(ع) ۱۸۹/۳.

روایت دیگری نیز به همین مضمون در آن کتاب [تاریخ ابن عساکر] وارد شده است.

۳۳ - باز در همان کتاب با سند خود از ابن عباس روایت شده که گفت:

علی بن ابیطالب - در زمانیکه خلیفه بود - پیراهنی را به سه درهم خریداری فرمود و [چون بلند بود] آستین هایش را از میج قطع کرد و فرمود: «سپاس خدای را که این نیز از لباسهای لطیف و زیبای اوست»<sup>(۱)</sup>.

۳۴ - باز در همان کتاب به سند خود از آزاد شده آل عصفیر روایت نموده که گفت:

علی را دیدم که به نزدیکی از لباس فروش ها آمد و فرمود: «آیا پیراهن سنبلانی داری؟»

گفت: وی پیراهنی به دست آنحضرت داد، آنحضرت آنرا پوشید تا نصف ساق مبارکش رسید، حضرت به چپ و راست خود نگاه کرد و فرمود: پیراهن خوبی است به چند درهم آنرا می فروشی؟ گفت: به چهار درهم، حضرت از کنار شلوار خود چهار درهم در آورده به او داد و حرکت فرمود.<sup>(۲)</sup>

۳۵ - باز در همان کتاب به سند خود از سعید رجانی روایت کرده است که گفت:

علی (ع) دو پیراهن سنبلانی که در «انبجان» تولید شده بود، به هفت درهم

(۱) اشتری علی بن ابی طالب قمیصاً بثلاثة دراهم - وهو خلیفة - وقطع کُمّیه من موضع الرضغین وقال:

الحمد لله الذی هذا من ریاشه . تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۱۹۱/۳.

(۲) رأیت علیاً خرج فأتی رجلاً من أصحاب الکرا بیس فقال له: عندک قمیص سنبلانی؟ قال: فأخرج

إلیه قمیصاً فلبسه فإذا هو إلی نصف ساقیه، فنظر عن یمنه و عن شماله فقال: ما أری إلا قدرأ حسناً،

بکم هو؟ قال: بأربعة دراهم یا أمیر المؤمنین، قال: فحلّها من إزاره فدفعها إلیه ثم انطلق. تاریخ ابن

عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب ۱۹۱/۳.

خریداری فرمود، یکی از آنها را به قنبر [غلام خویش] پوشاند و هنگامیکه خواست پیراهن خویش را بپوشد مشاهده شد که آنحضرت شلوارش را با یک قطعه چرم وصله کرده است<sup>(۱)</sup>.

۳۶ - باز در همان کتاب به سند خود از زید بن وهب جهنی روایت شده که گفت:

روزی علی بن ابی طالب (ع) بر ما وارد شد در حالیکه دو قطعه پارچه به تن داشت که یکی را به کمر بسته و دیگری را بر شانه افکنده بوده بصورتیکه یکطرف آن رها و طرف دیگر بالا آورده شده بود، بادیه نشینی بر آنحضرت گذشت و گفت: اینگونه لباس می پوشی، مگر تو مرده یا مقتول هستی؟<sup>(۲)</sup> حضرت فرمود: «ای بادیه نشین، من این دو لباس را می پوشم تا مرا از تکبر دور نگه دارد و در نماز راحت باشم، و برای مؤمن سنت باشد»<sup>(۳)</sup>.

۳۷ - باز در همان کتاب به سند خود از صالح لباس فروش، به نقل از جدّه خود روایت شده که گفت:

علی را دیدم که درهمی خرما خریداری فرموده بود و آنرا در گوشه لباس خود ریخته و به خانه می برد، افرادی گفتند: ای امیرمؤمنان اجازه می فرمائید در بردن آن به شما کمک کنیم؟ حضرت فرمود: پدر خانواده به بردن آن سزاوارتر است<sup>(۴)</sup>.

(۱) اشتری علی قمیصین سنبلانین انجانیین بسبعة دراهم فکس قنبر احدهما فلما اراد ان یلبس

قمیصه فاذا اراده برقعة من ادیم تاریخ ابن عساکر زندگینامه علی بن ابیطالب ۱۹۱/۳.

(۲) ایها الاعرابی، انما البس هذین الثوبین لیکونا ابعدا لی من الزهو، وخیراً لی فی صلاتی، وسنة

للمؤمن. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۱۹۲/۳.

(۳) ابوالعیال احق بحمله. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۲۰۰/۳، وکنز العمال

۱۸۰/۱۳ کتاب فضائل، باب فضائل صحابه، حدیث ۳۶۵۳۷.

این روایت به نقل از آنحضرت در کنز العمال نیز آمده است.

۳۸ - در کنز العمال از ابن عساکر و دیگران، از علی بن ارقم، از پدرش آمده است که گفت:

علی بن ابی طالب را دیدم که در میدان کوفه شمشیر خود را به دست گرفته و می فرمود: چه کسی این شمشیر را از من خریداری می کند؟ به خدا سوگند من بارها با آن غبار غم را از چهره رسول خدا (ص) زدوده ام. و اگر من پول می داشتم که با آن شلواری تهیه کنم آنرا نمی فروختم<sup>(۱)</sup>.

۳۹ - باز در همان کتاب از علی (ع) روایت شده است که فرمود:

من در شرایطی با دختر رسول خدا (ص) ازدواج کردم که زیراندازی جز یک پوست گوسفند نداشتیم، چون شب می شد بر آن می خفتیم و به هنگام روز آنرا بر می گردانیدیم و شتر خود را بر روی آن علوفه می دادیم.<sup>(۲)</sup>

البته این داستان مربوط به عصر خلافت و امامت آنحضرت نبوده است.

۴۰ باز در همان کتاب از عمرو بن قیس آمده است که گفت:

بر تن علی (ع) شوار وصله داری مشاهده شد، از آنحضرت درباره آن پرسش شد، فرمود: مؤمن از آن درس می گیرد و دل با آن خاشع می شود.<sup>(۳)</sup>

(۱) من یشتري منی سیفی هذا؟ واللّه لقد جلوت به غیر مرّة من وجه رسول اللّه (ص)، ولو انّ عندی ثمن ازار ما بعتّه. کنز العمال ۱۷۸/۱۳، قسمت افعال، کتاب فضائل، باب فضائل صحابه حدیث ۳۶۵۳۱.

(۲) نکحت ابنة رسول اللّه (ص) وليس لنا فراش الا فروة كبش فاذا كان الليل بتناعلیها واذا اصبحنا فقلبناه و علفنا علیها الناصح. کنز العمال ۱۷۹/۱۳، قسمت افعال، کتاب فضائل، باب فضائل صحابه، حدیث ۳۶۵۳۶.

(۳) رؤی علی علی (ع) از ارمقوع فقیل له. فقال: یقتدی به المؤمن وینحشع به القلب. کنز العمال ۱۸۱/۱۳، قسمت افعال، کتاب فضائل، باب فضائل الصحابه، حدیث ۳۶۵۴۲.

۴۱ - باز در همان کتاب از مسند علی، از عبد الله بن شریک، از جد خود روایت نموده است که گفت:

نزد علی بن ابی طالب (ع) ظرفی از فالوده نهادند، آنحضرت فرمود: تو بسیار خوش بو و خوشرنگ و خوش طعم هستی ولی من دوست ندارم نفسم را به چیزی که عادت ندارد عادت دهم.<sup>(۱)</sup>

۴۲ - باز در همان کتاب از ابن مبارک، از زید بن وهب روایت شده که گفت:  
علی (ع) بر ما وارد شد در حالی که بر تن او شلوار و عبائی بود که با پارچه ای وصله زده شده بود از آنحضرت درباره آن پرسش شد، فرمود: این دو لباس را از آنروی می پوشم که مرا از فخر فروشی دور نگه دارد. و در نماز راحت تر باشم و مؤمنان از این سرمشق گیرند.<sup>(۲)</sup>

و روایات بسیار دیگری که در این زمینه وارد شده است.

در فصل نخست این بخش نیز روایاتی را یادآور شدیم که به این مضمون دلالت داشت و می توان به آنها نیز مراجعه نمود.<sup>(۳)</sup>

(۱) ان علی بن ابیطالب أتى بفالودج فوضع قدامه فقال: انك طيب الريح حسن اللون طيب الطعم ولكن اكره ان اعود نفسي ما لم تعتد. كنز العمال، ۱۳/۱۸۴ حدیث ۳۶۵۴۹.

(۲) خرج علينا علی (ع) و علیه رداء و ازار قد رقعہ فقیل له، فقال: انما البس هذین الثوبین لیكون ابعده لی من الزهر، وخیراً لی فی صلاتی، وسنة للمؤمنین. كنز العمال ۱۳/۱۸۵، قسمت افعال، کتاب فضائل، باب فضائل صحابه، حدیث ۳۶۵۵۲.

(۳) در پایان آنچه استاد بزرگوار از آیات و روایات در بیان اخلاق و ویژگیهای انسانی اسلامی زمامداران و کارگزاران حکومت اسلامی یادآور شدند، بجاست به این چند جمله از مورخ و جامعه شناس بزرگ اسلامی ابن خلدون که در مقدمه خویش بر تاریخ (مقدمه ابن خلدون) نگاشته نیز توجه شود:  
ایشان در فصلی از کتاب خویش که در تبیین ضرورت آرامستگی کارگزاران اسلامی به اخلاق نیک نگاشته است می نویسد:

آدمی بر حسب فطرت و نیروی ادراک خویش به خصال نیکی نزدیکتر از خصال بدی است زیرا بدی از جانب قوای حیوانی که در وی است صادر می شود ولی از جنبه انسانی، آدمی به خصال نیکی نزدیکتر است و سیاست و کشورداری تنها از این رو به انسان اختصاص یافته که وی انسان است، بنابراین صفت های نیک و ویژگی سیاستمداری و فرمانروائی انسانهاست.

گذشته از این، سیاست و فرمانروائی عهده داری امور خلق و خلافت از جانب خدا در میان بندگان اوست، و احکام خدا در میان بندگان او چیزی جز نیکی و مراعات مصالح مردم نیست، چنانچه شرایع گواه آن است...

پس برای هر کس عصبیتی حاصل آید که قدرت وی را تضمین کند و به خصال نیک و پسندیده ای که متناسب با تنفیذ احکام خدا در میان خلق او باشد خوی گیرد، چنین کسی برای مقام خلافت در میان بندگان و عهده داری امور خلق شایسته است و در وی لیاقت احراز این مقام وجود خواهد داشت...

و آن خصال عبارتند از: بخشش، گذشت از لغزشها و چشم پوشی از ناتوانان، مهمان نوازی و یاری رساندن به بیچارگان و ستمدیدگان، دستگیری از بینوایان، شکیبایی در سختیها، وفاداری بر عهد، حراست از عرض و ناموس مردم، تعظیم شریعت و بزرگداشت علمائی که حافظ و نگهبان شریعتند، پیروی از علمای شریعت که مردم را به عمل یا ترک کاری فتوی می دهند، خوش گمانی به عالمان دینی و اعتقاد به مردم دیندار و یاری جستن از آنان، شرم داشتن از بزرگان و پیران و گرامی شمردن آنان، فرمانبری از حق و از دعوت کننده به آن، دادرسی و انصاف دادن نسبت به درماندگان و بیچارگان و توجه به احوال آنان، گوش فرا دادن به شکایت دادخواهان، دوری گزیدن از مکر و فریب و پیمان شکنی و خصیلت های ناپسندی نظیر اینها. (مقدمه ابن خلدون باب دوم فصل بیستم).

و هم ایشان در جای دیگر در تبیین چگونگی دگرگونی نظام خلافت اسلامی [حاکمیت مکتب و ارزشها] به نظام شاهنشاهی [حاکمیت اشخاص و افراد] می نویسد:

و علی را در نظر می آوریم که «مغیره» در آغاز خلافت به وی پیشنهاد می کند که زیبر و طلحه و معاویه را بر مناصب خویش ابقا کند تا مردم بر بیعت وی اجتماع کنند و اتفاق کلمه و اتحاد حفظ شود آنگاه پس از مدت زمانی هر چه می خواهد بکند و این از سیاست پادشاهی بودا لیکن علی [ع]

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الطاهرين،  
و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

برای فرار از تزویر و زراندوزی که منافق اسلام است از این کار امتناع می ورزد. او روز دیگر بامداد باز نزد علی می آید و می گوید: آنچه را دیروز به عنوان مشورت با تو در میان نهادم مبتنی بر حق و خیرخواهی نبوده و حق همانست که تو آنرا بپسندی. ولی علی [ع] می گوید نه به خدا تو دیروز مرا پند خیرخواهانه دادی و امروز مرا بر خلاف آنچه در دل داری پند می دهی. ولی دفاع و حمایت از حقیقت مرا از مشورت و خیرخواهی تو باز می دارد.

واحوال آن برزگان چنین بوده است که بخاطر اصلاح دین، دنیا را از دست می داده اند ولی ما بپاره کردن دینمان دنیایمان را وصله می زنیم؛ ولی نه دینمان باقی می ماند و نه آنچه را وصله می زنیم [ترجمه شعر «جاحز» که می گوید: نرقع دنیا بنا بتمزیق دیننا - فلا دیننا یبقی ولا مانرقع].

و در این شرایط بود که امر خلافت به پادشاهی تبدیل شد و خلافت به مروان و پسرش عبد الملک رسید، و خلافت به سلطنت محض تبدیل شد و طبیعت قدرت طلبی و جهانگشایی به مرحله نهایی خود رسید و ویژگیهای مخصوص آن از قبیل بسط تسلط و فرو رفتن در شهوات و لذات معمول شد و فقط نام خلافت در میان آنان به علت بقای عصبیت عرب بر جای ماند. (همان مأخذ. باب سوم فصل بیست و هشتم).

و نیز ایشان در جای دیگر فصل مستقلی را زیر عنوان: «حاصل آمدن فراخی معیشت و تجمل و فرورفتن در ناز و نعمت از موانع پادشاهی و کشورداری است»، می گشاید. (همان، باب دوم، فصل نوزدهم).

و در فصلی دیگر خود کم بینی و احساس ضعف و اطاعت کورکورانه از دیگران را عامل بدبختی یک ملت می شمارد. و در جای دیگر پنج مرحله را برای رشد و سقوط دولتها ترسیم می کند و اخلاق زمامداران و دولتمردان را متناسب با هر مرحله از مراحل دولت ها می داند (باب سوم، فصل هفدهم) که در اینجا برای رعایت اختصار از ذکر آن صرفنظر می کنیم.

والحمد لله رب العالمين.

